

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی سال دهم شماره دوم- پائیز و زمستان ۱۳۸۸، صص ۵۵-۹۱

## عزل وکیل

محسن ایزانلو\*  
تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۰۷/۲۱

عباس میرشکاری\*\*  
تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۰۹/۱۴

### چکیده

ماده ۶۷۸ ق.م یکی از طرق ارتقاع وکالت را عزل موکل می‌داند. از مقایسه این ماده با ماده ۱۸۶ و ۹۵۴ ق.م این نتیجه حاصل می‌شود، که وکالت عقد جایز است. در کتب فقهی نیز رأی به جواز این عقد داده شده است. ماده ۶۸۰ ق.م مقرر می‌دارد، که اراده صرف موکل مبنی بر عزل برای پایان یافتن وکالت کافی نبوده، بلکه وکیل باید از عزل خبردار شود. در این مقاله ابتدا به بررسی سابقه فقهی موضوع سپس به نظر نفوذ یافته در قانون مدنی سپس مبنا و قلمرو حکمی و موضوعی ماده ۶۸۰ ق.م می‌پردازیم.

### واژگان کلیدی

وکالت، عزل وکیل، ماده ۶۸۰ ق.م، وکالت در فقه امامیه

\* استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران izanlo@ut.ac.ir

\*\* دانشجوی دوره دکتری حقوق دانشگاه تهران

ماده ۶۷۸ ق.م مقرر می‌دارد:

«وکالت به طریق ذیل مرتفع می‌شود:

- به عزل موکل
- به استعفای وکیل
- به موت یا جنون وکیل یا موکل»

از مقایسه این ماده با ماده ۱۸۶ و ۹۵۴ همان قانون این نتیجه حاصل می‌شود، که وکالت عقد جایز است.<sup>۱</sup> در کتب فقهی هم تا آنجا که مشاهده می‌شود، رأی به جواز این عقد داده شده است.<sup>۲</sup>

بنابراین منطقی خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم، که با تحقق هر یک از عوامل مذکور در ماده فوق وکالت پایان یابد اما ماده ۶۸۰ ق.م این نتیجه‌گیری منطقی را بر هم می‌زند.

این ماده مقرر می‌دارد:

«تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود نماید، نسبت به موکل نافذ است». آنچه از ظاهر این ماده بر می‌آید این است، که اراده صرف موکل مبنی بر عزل برای پایان یافتن وکالت کافی نیست. بلکه وکیل باید از عزل خبر دارشود. در این مقاله به سابقه و مبنا و قلمرو حکمی و موضوعی ماده فوق خواهیم پرداخت.

#### ۱. بررسی سابقه فقهی ماده ۶۸۰ و انتخاب نظر نفوذ یافته در قانون مدنی

برای ارائه تفسیری مناسب‌تر از ماده ۶۸۰ لازم است، که ابتدا به بررسی سابقه فقهی ماده فوق پرداخته و سپس نظری را که در قانون مدنی نفوذ یافته بیابیم.

##### ۱.۱. بررسی سابقه فقهی

در مورد شرایط لازم برای تأثیرگذاری عزل دو نظر اصلی در فقه مشهود است، که به آن خواهیم پرداخت. اما علی‌رغم اختلاف نظرها در دو نکته اتفاق مشهود است:

عزل وکیل ۵۷

- اراده موکل مبنی بر فسخ باید صورت خارجی بیابد، یعنی اراده درونی موکل برای انحلال عقد کافی نیست. حال تمام بحث بر سر این نکته است که این صورت خارجی چگونه باید باشد.

- اگر فسخ در زمانی صورت گیرد، که وکیل عالم به عزل خود است، وکالت پایان می‌یابد. اما نکته محل اختلاف زمانی پدیدار می‌شود، که وکیل ناآگاه از عزل خود باشد:<sup>۳</sup>

#### ۱.۱.۱. کفایت اراده موکل به شرط ابراز بیرونی آن برای انحلال وکالت

براساس این نظر صرف اعلام اراده موکل برای پایان بخشیدن به اعتبار عقد وکالت کافی است و در این مسیر نیاز به عامل دیگری از جمله آگاهی وکیل نمی‌باشد.

این عقیده به وسیله یکی از فقها این چنین بیان شده است:

«إذا عزل الموکل وکیله عن الوکاله فی الغیبه من الوکیل فلاصحابنا فیہ روایتان: احد هما: انه ینعزل فی الحال و ان لم یعلمه الوکیل و کل تصرف یتصرف فیہ الوکیل بعد ذلک یکون باطلاً و هو احد قولی الشافعی او احد وجهیه» (شیخ طوسی، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۳۴۲)<sup>۴</sup>  
دلایلی که می‌توان برای این نظر بیان داشت به قرار ذیل است:

دلیل اول: بر اساس این دلیل فسخ در وکالت تفاوتی با فسخ در سایر عقود ندارد. بنابراین همان‌طور که اراده فرد برای پایان بخشیدن به هر عقدی کافی است، (۴۹۹ ق.م) اراده موکل نیز، به هر طریق که اثبات شود، برای هم زدن عقد وکالت کافی خواهد بود. اما نکته‌ای که می‌تواند در برهم زدن قیاس وکالت با سایر عقود مؤثر باشد این است، که در سایر عقود علی‌الاصول تنها دو طرف عقد درگیر هستند، اما در عقد وکالت فرد ثالثی هم مطرح است. به این صورت که موکل فردی را نایب خود می‌گرداند، تا از این پس به وسیله او بتواند با جهان خارج رابطه برقرار کند. جهانی که پس از شروع این رابطه نیابتی هم‌چنان آن را استصحاب می‌کند، تا به یقین بر بی‌اعتباری آن برسد. بنابراین باید به افرادی که از شروع این رابطه خبر دارند، اما از پایان یافتن آن اطلاعی ندارند؛ حق داد که با وکیل هم‌چنان معامله کنند. اگر به صرف

اراده موکل، وکالت پایان یابد، به اعتماد افراد به صحت قراردادهای خود لطمه خواهد زد. لطمه‌ای که باید از آن حذر کرد. پس وجود افراد ثالث درگیر در عقد وکالت و عدم چنین خصوصیتی در سایر عقود تفاوت موضوعی عقد وکالت با سایر عقود را سبب می‌شود، تفاوتی که نهایتاً سبب تفاوت حکمی نیز خواهد شد.

دلیل دوم: برخی نیز عقیده دارند، که وکالت عقد جایز است. پس باید به موکل آزادی کافی برای فسخ عقد داد. نپذیرفتن اراده صرف موکل و الزام او به آگاه کردن محدودکننده این آزادی خواهد بود و سبب تبدیل ماهیت عقد وکالت از حیث کیفیت دوام می‌شود.<sup>۵</sup> یکی از فقها در مقام نقل و نقد دلیل فوق می‌نویسد:

«ان الوكاله من العقود الجائزه فللموکل الفسخ و ان لم يعلم الوکیل و الا کانت لازمه.... و هو لا ینافی جوازها من اصلها فکم من عقود جائزه تصیر لازمه بالعوارض الخارجیه کشروع العامل فی العمل فی الجعاله فانها تکون لازمه للجاعل الا مع بذل مقابل ما عمل مع اعلامه...» (طباطبایی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۱)

البته این فقیه با استفاده از مثال نقض درصدد نقد دلیل فوق برآمده‌اند، که علاوه بر اشکال کلی متصوره بر خود مثال نقض، در مثال جعاله نیز خدشه وارد است، زیرا احتمال ایقاع بودن جعاله نیز می‌رود. در جواب حلی دلیل فوق مبنی بر این که لزوم آگاهی دادن سبب تبدیل عقد جایز به لازم می‌شود، می‌توان گفت، که صرف لزوم آگاهی سبب سلب حق موکل در بر هم زدن عقد وکالت نمی‌شود. موکل هم‌چنان آزاد است، تا عقد وکالت را بر هم زند، منتها اعمال این حق منوط به اعلام است. ولی این شرط تنها در مرحله اجرای حق فسخ مطرح است، نه مرحله تمتع از حق. موکل از حق فسخ به‌طور کامل برخوردار است، اما در اجرای حق خود باید شرط اعلام را رعایت نماید. چنان‌که قانون مدنی با آن‌که در ماده ۶۸۰ موکل را ملزم به آگاه کردن وکیل ساخته در ماده ۶۷۹، حق عزل را برای موکل به رسمیت شناخته است.

دلیل سوم: محقق اردبیلی نیز استدلال می‌کند، که ممکن است برای موکل مصلحتی برای عزل وکیل پیش آمده باشد و با این حال امکان اعلام یا اشتهاد فراهم

نباشد. اگر اراده موکل بر عزل را نپذیریم، سبب تضرر موکل خواهیم بود. (المقدس اردبیلی، ۱۴۱۲ق.، ج ۱، ص ۵۲۰) اما همان‌طور که لزوم اعلام عزل ممکن است سبب ضرر وکیل شود، عدم لزوم اعلام عزل هم سبب ضرر وکیل و ثالث خواهد بود.<sup>۶</sup> به این صورت که وکالت با صرف اراده موکل پایان یافته و وکیل و ثالث بی‌خبر از این موضوع اقدام به انجام معامله‌ای با موضوع مورد وکالت می‌کنند. بر اساس نظری که وکالت را به وسیله اراده صرف موکل پایان یافته می‌داند، اقدام آن‌ها فضولی محسوب می‌شود و اگر ثالث بر مورد وکالت تسلط یافته باشد، غاصب محسوب می‌شود. پس حال که با دو ضرر روبرو خواهیم بود، قاعدتاً گریزی از انتخاب یکی از این دو ضرر نیست و به نظر می‌رسد، که باید از ضرر وکیل و ثالث پیش‌گیری نمود. زیرا موکل از اقدامات وکیل سود برده و می‌دانیم کسی برای تحمل ضرر مستحق‌تر است، که سود می‌برد، لذا به نظر می‌رسد ضرر موکل ضرری قابل قبول باشد.

دلیل چهارم: برخی برای استدلال به عدم لزوم علم وکیل با توجه به ایقاع بودن عزل نتیجه می‌گیرند، که همان‌طور که نیازی به رضایت وکیل در عزل نیست، نیازی به علم وکیل نیز نیست. محقق بحرانی می‌نویسد: «و لان العزل رفع العقد لا یفتقر الی رضا صاحبه فلا یفتقر الی علمه كالطلاق و العتق»<sup>۷</sup> در نقد این نظر همین بس که علم امری جدا از رضا است. در عزل وکیل رضایت وی شرط نمی‌باشد، به این دلیل بدیهی که عزل ایقاع است و اراده یک‌طرف برای تحقق آن کافی است، اما علم او شرط است و این شرط منافاتی با ایقاع بودن عزل ندارد.

#### ۱.۱.۲. عدم پذیرش اراده صرف موکل برای انحلال وکالت

بر اساس این نظر صرف اراده موکل و یا به عبارت بهتر اعلام اراده موکل مبنی بر فسخ برای پایان بخشیدن به عقد وکالت کافی نیست، بلکه اضافه بر آن امر دیگری نیز برای برهم زدن عقد لازم دانسته شده است؛ طرف‌داران این نظر را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد، که در ادامه به آن می‌پردازیم.

- در فقه برخی بر این باورند، در مرتبه اول موکل باید به وکیل خود عزل را اطلاع بدهد، اما در صورتی که امکان اطلاع دادن به وکیل نباشد، از آنجا که مکلف نمودن به تکلیف نامقدور خلاف منطوق است، تکلیف دیگری به عنوان بدل این تکلیف بر عهده موکل قرار خواهد گرفت و این تکلیف بدلی تکلیف موکل مبنی بر شاهد گرفتن دیگران بر عزل خواهد بود. بر مبنای این نظر تکلیف اصلی موکل اطلاع‌دهی به وکیل است. اما در صورت عدم امکان تکلیف به اشهاد بر عهده وی به عنوان بدل قرار می‌گیرد.

چنان‌که در یکی از کتب فقهی در این باره می‌خوانیم:

«و متى اراد الموکل فسخه و عزل الوکیل افتقر ذلک الی اعلامه ان امکن فان لم یمكن فلیشهد به و اذا فعل ذلک انعزل الوکیل و لم ینفذ بعده شی من تصرفه و ان اقتصر علی عزله من غیر اشهاد او علی الاشهاد من غیر اعلام و هو متمکن لم ینعزل و نفذ تصرفه الی ان یعلمه» (الحلبی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۶۹)<sup>۸</sup> سه نکته در این نظر به ذهن می‌رسد:

نکته اول: علی‌الاصول بدل یک امر باید بتواند اهداف اصل را حاصل کند. اگر اعلام عزل وکیل لازم دانسته می‌شود، برای این است، که وکیل با آگاهی از عزل خود اقدام به انجام مورد وکالت ننماید. اگر در این نظر لازم بود، که همان عده‌ای که شاهد بر انعقاد وکالت بودند بر عزل نیز شاهد باشند، تا حدی هدف اصل تأمین می‌شد، اما در این نظر لزومی به وحدت افرادی که شاهد بر انعقاد وکالت و شاهد بر عزل بودند، نیست.<sup>۹</sup> در این صورت افرادی که بر انعقاد وکالت شاهد بودند، هم‌چنان وکالت را باقی دانسته و از این امر نتیجه منطقی حاصل نخواهد شد.

نکته دوم: این نظر در فقه هم چندان مقبولیتی نیافته است. چه عموماً روایات میان حالت تمکن یا عدم تمکن وکیل تفضیلی قائل نشده‌اند. (جبعی‌العاملی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۲۴۵؛ خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۴۷۹)

نکته سوم: در برخی نوشته‌های حقوقی اطلاع به ثالث اصل دانسته شده است.

### عزل وکیل ۶۱

- برخی دیگر از فقها تنها اعلام به وکیل را از تکالیف موکل دانسته و تکلیف دیگری را به عنوان بدل این تکلیف بر عهده موکل قرار نمی‌دهند. یکی از فقها روایات در این باره را به دو دسته تقسیم نموده و در بیان روایات دسته دوم می‌نویسد:

«و الثانیه: انه لا ینعزل حتی یعلم الوکیل ذلک و کما یتصرف فیه یکون واقعاً موقعه

الی ان یعلم و هو قول الشافعی الاخر»<sup>۱</sup> (طوسی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۴۲)

یکی از فقها روایتی را از حضرت امیر علیه‌السلام نقل می‌کند، که در آن روایت فردی دیگری را برای تزویج وکیل خود گردانیده بود، اما در حضور افرادی اعلام کرده بود، که وکیل را عزل می‌کند و آن‌ها را شاهد بر این امر قراردادده بود. شاهدان بر گواه بودن خود بر اعلام عزل شهادت دادند، اما بر علم وکیل شهادت ندادند حضرت وکالت را ثابت دانست.<sup>۱</sup> (اردبیلی، ۱۴۱۲ق، ج ۹، ص ۵۴۳)

#### ۱.۱.۳. موقعیت اقوال فوق در فقه:

برای خلاصه کردن این سه نظر و یافتن موقعیت آن‌ها در فقه به بیان یکی از فقها استناد می‌کنیم: «اذا عزل الموکل الوکیل ففیه اختلاف فذهب جماعه الی انه لا ینعزل الا باعلامه بالعزل مشافهه او اخبار ثقه و مع عدم امکان الاعلام یکفی الاشهاد علی ذلک و المشهور بین المتأخرین انه لا ینعزل الا بالاعلام و قیل ینعزل بمجرد العزل». (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ج ۳، ص ۴۷۶)

بدیهی است که از هر یک از این دو نظر نتایج عملی متفاوتی برمی‌آید، که در بیان شیخ طوسی این‌گونه آمده است: «و متی تصرف قبل العلم و بعد الفسخ من الموکل صح تصرفه فعلی هذا اذا وکل رجلاً فی استیفاء القصاص فیجی به الوکیل لیقتص منه فعزله الموکل قبل الضرب و ضرب الوکیل قبل العلم بالعزل عنقه فمن قال: ان الوکاله تنفسخ و ان لم یعلم الوکیل قال: هذه جنایته خطاً من الوکیل و من جعل العلم شرطاً قال: استیفاء وقع موقعه» نویسنده مبسوط هر این دو قول را روایت شده از جانب اصحاب می‌داند.

اما محقق حلی می‌نویسد: «و للموکل ان یعزله بشرط ان یعلمه العزل و لو لم یعلمه لم ینعزل بالعزل و قیل ان تعذر اعلامه فاشهد انعزل و الاشهاد انعزل بالاعزل و الاشهاد و الاول اظهر» (الحلی، ۱۴۰۹ق.، ج ۲، ص ۴۲۶) از به کارگیری عبارتهای «قیل» و «اظهر» برمی‌آید، که قول دوم چندان طرف‌داری نیافته است.

### ۱.۲. نظر نفوذ یافته قانون مدنی

حال باید دید قانون مدنی کدام یک از این نظرات را پذیرفته است؟ ماده ۶۸۰ مقرر می‌دارد: «تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود نماید، نسبت به موکل نافذ است». سیدخوانساری در جامع المدارک نظری دارد، که گویا می‌تواند مأخذ این ماده در نظر گرفته شود. وی می‌نویسد: «فان المستفاد من بعض الاخبار عدم انعزال الوکیل بعزل الموکل ما لم یصل العزل الی الوکیل» (خوانساری، ۱۴۰۵ق.، ج ۳، ص ۴۷۶) اما نگاه نگارنده این است، که نظر انتخاب شده به وسیله قانون مدنی را به طور کامل نمی‌توان در چارچوب نظر بیان شده در شماره ۷ گنجانند. به این دلیل که در آن نظر علم وکیل لازم دانسته شده است، در حالی که در قانون مدنی رسیدن خبر عزل ضروری است. صرف نظر از آن که برای وکیل علم به عزل حاصل شود یا خیر. زیرا هر خبری ممکن است، علم او نباشد. در تأیید این نکته که هر خبری علم او نخواهد بود به نظر زیر توجه کنید: «اذا عزل من الوکاله فان وصل الیه خبر العزل فطلاقه باطل سواء حصل له العلم من جهة ذلك الخبر بالعزل او لم يحصل له العلم و آن لم یصل الیه الخبر اصلاً فوکالته باقیه..» (یزدی، ۱۳۷۶، ص ۳۴۰)

البته این نظر قابل انتقاد است، زیرا وکیل همواره به بقای رابطه وکالتی اعتماد می‌کند. با رسیدن خبر اگر برای او علم حاصل شود، دیگر مجالی برای اجرای استصحاب باقی نمانده و وی باید رابطه نیابتی را پایان یافته بداند. اما اگر برای او از خبر عزل علم حاصل نشود، یا برای او ظن در انحلال وکالت ایجاد خواهد شد، که در این صورت هم اعتباری برای استصحاب وکالت نخواهد بود. یا او تردید در دوام وکالت می‌کند که قاعدتاً باید او را مجاز به استصحاب وکالت دانست.



عزل وکیل ۶۳

اما قانون مدنی بدون توجه به تفاوت درجات علم حاصله از خبر رابطه وکالتی را با رسیدن خبر پایان یافته دانسته است. در حالی که بهتر بود، قانون مدنی در صورتی که خبر، ایجاد علم یا ظن به انحلال وکالت در وکیل می‌کرد، وکالت را پایان یافته می‌دانست. نه به‌طور مطلق بارسیدن هر خبری از عزل، وکیل را موظف به خاتمه دادن به کارهای مربوط به وکالت بدانند.

## ۲. مینا و قلمرو ماده ۶۸۰

### ۲.۱. مبنای لزوم اعلام

به نظر نگارنده مصلحت وکیل نمی‌تواند، مبنای این حکم باشد، در چنین حالتی باید به سایر عقود هم این حکم سرایت داده شود.<sup>۱۲</sup> فرض کنید، در عقد اجاره‌ای برای موجر حق فسخ باشد، موجر عقد را فسخ می‌کند. از این پس وی مستحق اجرت‌المثل خواهد بود، نه اجرت‌المسمی. اگر مصلحت طرف قرارداد همواره مطرح بود، باید در کلیه عقود لزوم ابلاغ خبر برای عزل شرط می‌شد.

با آن‌که از مفاد برخی از قوانین مصلحت حفظ حقوق ثالث به عنوان مبنای لزوم اطلاع بر می‌آید،<sup>۱۳</sup> اما در قانون مدنی به این امر اشاره‌ای نشده است. باید توجه داشت این انتخاب مصلحت وکیل یا ثالث به عنوان مبنای کلی ماده از دو جهت فایده عملی خواهد داشت:

جهت اول آن‌که اگر مصلحت وکیل مبنای ماده باشد، وکیل می‌تواند ضمن عقد شرطی بگنجاند، که عقد با اراده صرف موکل بر هم بخورد. اما اگر مبنای ماده مصلحت ثالث باشد، وکیل حق چنین اقدامی ندارد و چنین شرطی معتبر نخواهد بود. در این بند به بررسی مبانی مختلفی اعلام به وکیل را ضروری دانسته‌اند، پرداخته و سپس مبنای پیشنهادی را ارائه می‌دهیم.

### ۲.۱.۱. بررسی مبانی مختلف

#### ۲.۱.۱.۱. مبنای اول: نهی

در یکی از کتب فقهی در این باره می‌خوانیم:

«ان النهی لا يتعلق به حکم فی حق المنهی الا بعد حصول العلم به. و هكذا ابواب نواهی الشرع کلها و لهذا لما بلغ اهل قبا آن القبله قد حولت الی الکعبه و هم فی الصلاه داروا و بنوا علی صلاتهم و لم یومروا بالاعاده فکذلک نهی الموکل وکیله عن التصرف ینبغی آن لا يتعلق به الحکم فی حق الوکیل الا بعد العلم و هذا القول اقوی من الاول و قد رجحناه فی کتابین». (طوسی، ۱۴۱۷ق.، ج ۳، ص ۳۴۲)

در نقد بیان نویسنده فوق از اصطلاح احکام وضعی و تکلیفی کمک خواهیم گرفت.<sup>۱۴</sup> مجازات فرد برای اقدام کردن به معامله بدون داشتن اختیار تفویضی از احکام تکلیفی است و با توجه به این که در این احکام علم فرد مکلف به تکلیف شرط است، در انجام معامله بدون اختیار هم فرد باید به نداشتن اختیار آگاه باشد، اگر نه مجازات او خلاف اصول خواهد بود. حال اگر وکیلی بدون اطلاع از این که عزل شده است، معامله‌ای را انجام دهد، نمی‌توان او را به عنوان مجرم مجازات کرد. اما نمی‌توان وضعیت معامله را صحیح دانست. زیرا صحت و بطلان از احکام وضعی‌اند و در این نوع از احکام علم فرد بی‌تاثیر است.<sup>۱۵</sup>

۲.۱.۱.۲. مبنای دوم: عذر جهل

در ایضاح الفواید در بیان نظر ابن جنید آمده است:<sup>۱۶</sup>

«شرط ابن جنید فی انزاله علمه لاستحاله تکلیف الغافل لانه حکم شرعی و الحکم الشرعی لو لزم المكلف قبل علمه لزم تکلیف الغافل و لانه حرج»<sup>۱۷</sup> (الاسدی‌الحلی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۵۳)

در مجمع الفائده آمده است: «العقل یحکم بان غیر العالم غیر مکلف فالوکیل الجاهل بعزله غیر مکلف بعد فعل ما وکل فیه فلا یكون معزولا بل معذورا... و آن الجاهل لا یعذر الا نادرا عندهم و العلم الذی هو شرط التکلیف هو القدره علی الفهم... علی انه لا یقال: انه معاقب و مکلف بعد فعل ما وکل فیه بل معنی بطلانه عدم ترتب الاثر المطلوب علی فعله فی نفس الامر و ظهیر ذلک بعد العلم بالعزل و لا فساد فیه بوجه» اما اگر عذر جهل

را بپذیریم، باید آنرا به سایر موارد فسخ عقود گسترش دهیم، نتیجه‌ای که کمتر کسی می‌پذیرد.

۲.۱.۱.۳. مبنای سوم: روایت

ابن جنید در بیان استدلال در لزوم علم وکیل برای تأثیر بخشی به عزل به روایت هشام ابن سالم از حضرت صادق علیه‌السلام استناد شده است: «آن الوکیل اذا وکل ثم قام عن المجلس فامر ماض ابداً و الوکاله ثابته حتی یبلغه العزل عن الوکاله بثقه یبلغه او یشافهه بالعزل عن الوکاله». (الاسدی‌الحلی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۳۵۳)<sup>۱۸</sup> آن‌چه به ذهن نگارنده می‌رسد این است، که روایت را نمی‌توان مبنا دانست. روایت منبعی برای نشان دادن حکم است؛ یعنی معصوم به خاطر دلیل مبنایی دیگری نظیر حرج، ضرر، عذر جهل حکم به بقای وکالت داده است.

۲.۱.۱.۴. مبنای چهارم: حرج

یکی از فقها در بیان این مبنا می‌نویسد: «ان ثبوت جوازه الی حد یقتضی العزل من دون اعلام محل نظر لعدم الاجماع و لا النص علی ذلک بل الدلیل علی عدم ذلک و یعضده ایضاً انه ربما یترتب علی العزل مفسد مثل آن طلق امراته بعد العزل الغائب المجهول فتزوجت و اتت باولاد و هی مزوجه تحت عصمه الزوج الاول ثم علم بان الامر کذلک. و قس علی ذلک سائر التوکیلات فی سائر الامور فریما یودی الی الهرج و المرج» (بهبهانی، ۱۴۱۷، ص ۴۶۵)<sup>۱۹</sup>

۲.۱.۱.۵. مبنای پنجم: وکالت ظاهری

می‌توان بقای وکالت را بعد از عزل بر اساس تئوری وکالت ظاهری نیز توجیه کرد، این تئوری که هم در گسترش اختیار و هم در خلق اختیار کاربرد دارد. برای حمایت از اشخاص ثالث به‌وجود آمده و در جایی که هیچ‌گونه رابطه نیابتی فی الواقع وجود ندارد، این رابطه براساس عقیده شخص ثالث فرض می‌شود.<sup>۲۰</sup> هم‌چنین این تئوری در مورد اشخاص حقیقی و حقوقی کاربرد دارد. اصطلاحی که در مورد اشخاص حقوقی به کار می‌رود ostensible authority است و در مورد اشخاص حقیقی اصطلاح

apparent authority رایج است. هرچند باید توجه داشت، که اصطلاح دوم عام‌تر است و اصطلاح اول شاخه‌ای از اصطلاح دوم محسوب می‌شود و تنها به دلیل شیوع کاربرد وکالت ظاهری در مورد شرکت‌ها است، که نامی خاص در مورد آن‌ها به کار برده می‌شود.<sup>۲۱</sup> عناصر لازم برای اجرای نهاد حقوقی وکالت ظاهری عبارت است، از: عنصر اول: اقدام آگاهانه اصیل در نمایش این که دیگری از جانب او اختیار دارد، برای مثال اگر شرکتی به مدیر خود اجازه دهد از عنوانی مانند مدیر مالی استفاده کند. می‌تواند مصدافی برای این عنصر باشد.

در پرونده case of watteau v. fenwick(1983)IQB 348 نماینده که مدیر فروش رستوران بود، به وسیله اصیل از معامله خاصی منع شده بود، اما علی‌رغم این منع نماینده معامله ممنوع را انجام داد، در حالی که فرد طرف معامله از این منع اطلاع نداشت. دادگاه اصیل را به دو دلیل ملزم به قرارداد دانست:

فرض بر این است، که اصیل با استخدام نماینده به عنوان مدیر وی را مختار به اقدامات مربوط به رستوران و از جمله اقدام ممنوع کرده است، زیرا چنین اختیاری را معمولاً به مدیر فروش می‌دهند. توافق بین اصیل و نماینده برای تحدید اختیارات نماینده در مقابل ثالث ناآگاه از محدودیت قابل استناد نیست.

عنصر دوم: اقدام اصیل سبب شود، که ثالث به‌طور معقولی بر این باور معتقد شود، که میان نایب و اصیل رابطه نیابتی وجود دارد. برای مثال اگر اداره‌ای به مشتری بگوید، که مدیر فروش اختیار فروش کالاها را بدون نیاز به تأیید شرکت دارد و سپس این اختیار را از مدیر فروش پس بگیرد، بی‌آن‌که به مشتری این سلب اختیار را اطلاع دهد، مدیر فروش وکیل ظاهری باقی خواهد ماند.

عنصر سوم: نماینده نباید سوءنیت داشته باشد. بنابراین اگر نماینده اظهار اطلاعات نادرست کرده باشد، به نحوی که سبب اعتماد نابه‌جای ثالث شوند، نمی‌توان اصیل را ملزم دانست.

عنصر چهارم: ثالث اگر آگاه از عدم اختیار نماینده باشد، یا از تحقیق کافی در این مورد صرف‌نظر کند و به عبارتی کلی‌تر فاقد حسن‌نیت باشد، نمی‌تواند به تئوری

وکالت ظاهری استناد جوید. در مصداق عزل بدون اطلاع دادن به وکیل اجرای تئوری وکالت ظاهری به این صورت است، که موکل با اقدام خود مبنی بر وکیل کردن دیگری ظاهری را به وجود آورده است، که سبب اعتماد دیگران به وجود رابطه نیابتی می شود. وقتی موکل بدون خبر دادن به وکیل وی را عزل می کند، در حالی که وکیل و ثالث بی خبر هستند، هم چنان به بقای نمایندگی اعتماد می کنند و با اعتماد به این ظاهر معامله می کنند.

## ۲.۱.۲. مبنای برگزیده: تعهد به اطلاع رسانی

### ۲.۱.۲.۱. معرفی

همان طور که گفته شد، با آن که اصل بر این است، که عقود به صرف اعلام اراده مبنی بر فسخ، منحل می شوند، قانون مدنی این قاعده را در عقد وکالت پذیرفته است. به نظر می رسد، دلیل وجود این تفاوت حکمی را باید در وضع ویژه عقد وکالت جست و جو کرد. در وکالت بر خلاف سایر عقود، که تنها رابطه حقوقی میان دو طرف عقد ایجاد شده و ایجاد یا زوال این رابطه علی القاعده تأثیری بر حقوق سایرین ندارد، وضع خاصی حکم فرما است.<sup>۲۲</sup> موکل، فردی را نایب اعمال خود می گرداند و به او اختیار انجام اعمال حقوقی را به حساب خود می دهد. اگر او آزاد باشد، که هرگاه بخواهد، این رابطه را صرفاً با اعلام اراده منحل کند، نتیجه این خواهد شد، که وکیلی ممکن است بعد از اعلام اراده موکل و پیش از اطلاع از عزل خود، اقدام به معاملاتی کند. در حالی که این معاملات با توجه به عدم وجود عقد وکالت بعد از اعلام اراده موکل، فضولی محسوب می شود و این ضرری است، که هم متوجه وکیل ناآگاه می شود، و هم افراد طرف معامله.<sup>۲۳</sup> بنابراین با توجه به این که «پیشگیری بهتر از درمان است» قانون گذار برای جلوگیری از وقوع ضرری به نام معامله فضولی، در وکالت، عزل را به ایقاعی تشریفاتی بدل کرده است و اطلاع دادن به موکل را نیز لازم دیده است و در واقع، این امر را جزء تکالیف موکل گردانیده است. منشأ این تکلیف گاهی مثل ماده ۳۷ قانون آئین دادرسی مدنی، قانون است که مقرر می دارد: «اگر موکل وکیل خود را عزل نماید، مراتب را باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد». (ماده ۳۹۹ قانون

تجارت) گاهی تکلیفی عرفی است. البته عرفی که همراه با تأیید ضمنی قوانین نیز می‌باشد. علت این تکلیف آن است، که وقتی فردی دیگری را به عنوان وکیل خود تعیین می‌کند، عرف جامعه ادامه این رابطه حقوقی میان وکیل و موکل را همواره استصحاب می‌کند، مگر آن‌که به‌طور یقینی برای جامعه، علم حاصل شود، که موکل، وکیل خود را عزل نموده است. در واقع مسبب اعتماد عرف جامعه به وجود و ادامه وجود رابطه وکالت، موکل است و برای همین، موکل تکلیف دارد، به گونه‌ای قاطع به این اعتماد پایان بخشد. این مبنا در مواردی نظیر مواد ۱۰۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ قانون تجارت به نحوی دیگر و در مورد اعتماد شخص ثالث به ظاهر عرفی امور پذیرفته شده است.

#### ۲.۱.۲.۲. انواع تکالیف

تکلیف موکل به اطلاع‌رسانی، به دو صورت ظاهر می‌شود:

- آن‌که موکل باید وکیل را از عزل خود مطلع کند. این امر، تعهد مستقیم و اصلی موکل است. زیرا غلبه بر این است، که وکیل با آگاهی از عزل خود، از وکالت پرهیز داشته، که در این صورت معامله فضولی شکل نخواهد گرفت. اگر هم با وجود آگاهی از عزل خود، اقدامی به عنوان وکیل نماید، خود، سبب اصلی ورود ضرر به ثالث، معامله فضولی، شده است و خود باید جواب‌گو باشد. ماده ۲۶۳ ق.م این مسأله را بیان می‌کند.

- آن‌که موکل باید اشخاص ثالث را از عزل وکیل مطلع نماید. این تعهد، به نظر شاق و غیرممکن می‌رسد، مگر آن‌که طریقه به خصوصی نظیر ماده ۳۹۹ ق. ت توسط مقنن پیش‌بینی شود. اما، این تکلیف را هم می‌توان تعهد غیرمستقیم و بدلی موکل دانست. در واقع اگر موکل سایرین را از عزل وکیل خود مطلع کند و با این حال، آن افراد مطلع، اقدام به معامله با وکیل نمایند، خود سبب ورود ضرر به خود شده‌اند و بنابر قاعده اقدام<sup>۲۴</sup>، حق رجوع به موکل یا وکیل را نداشته، مگر در مورد عوض پرداخت شده. (ماده ۲۶۳ ق.م) البته این تعهد ثانوی موکل در قانون مدنی نیامده است، اما در قوانین دیگر پیش‌بینی شده است. ماده ۳۷ ق.آ.د.م موکل را موظف دانسته است،

که عزل را به وکیل و دادگاه اطلاع دهد، اما با توجه به ماده ۳۸ همان قانون اگر دادگاه از عزل اطلاع یابد، دیگر وکیل را در امور راجع به دادرسی وکیل نخواهد شناخت. نظیر همین مفهوم در ماده ۷ قانون ثبت شرکت‌ها مصوب ۱۳۱۰/۳/۱۱ نیز آمده است:

«تغییرات راجع به نمایندگان شرکت و یا مدیران شعب آن باید به اداره ثبت اسناد اطلاع داده شود و تا وقتی که این اطلاع داده نشده عملیاتی که نماینده و یا مدیر سابق به نام شرکت انجام داده، عملیات شرکت محسوب است، مگر این که شرکت اطلاع اشخاصی را که به استناد این ماده ادعای حقی می‌کنند، از تغییر نماینده یا مدیر خود به ثبوت رساند» ماده ۳۹۹ ق. ت «عزل قائم مقام تجارتهی که وکالت او به ثبت رسیده و اعلان شده است، باید مطابق مقررات وزارت عدلیه به ثبت رسیده و اعلان شود و الا در مقابل ثالثی که از عزل مطلع نبوده وکالت باقی محسوب می‌شود.»

بنابراین چه عزل ثبت و اعلان شود و چه طرف معامله از عزل به طریقی دیگر مطلع گردد، می‌توان به معزول بودن قائم مقام تجاری، در مقابل ثالث استناد کرد. پس اگر ثالث، از عزل مطلع باشد، ولی عزل اعلان نشده باشد، قائم مقام مرتفع محسوب خواهد شد. به نظر می‌رسد، که بتوان نکته‌های برخاسته از مواد گفته شده را به بحث وکالت به قانون مدنی نیز تسری داد، در صورتی که موکل به وکیل، عزل را اطلاع نداده باشد، ولی اشخاص ثالث از عزل مطلع شوند، می‌توان وکالت را مرتفع دانست. در واقع تعهد موکل، مبنی بر اطلاع دادن به وکیل، جنبه طریقیته دارد. یعنی وسیله‌ای است، برای پیش‌گیری از وقوع ضرر. آنچه مهم است، عدم تحقق این ضرر است. حال وسیله آن، اطلاع دادن به وکیل یا اطلاع دادن به ثالث، هر کدام از دو روش فوق بود، فرقی نخواهد داشت. هر کدام از دو تعهد پیش‌گفته، بدل دیگری محسوب می‌شوند. پس با اطلاع به ثالث، دیگر نیازی به اطلاع دادن به وکیل نخواهد بود هم‌چنین عکس این مسأله نیز استوار است. در بند ۱ ماده ۳:۲۰۹ اصول حقوق قراردادی اروپایی که به وسیله کمیسیون حقوق قرارداد اروپا در ۱۹۹۹ فراهم گردیده آمده است:

«اختیار نماینده تداوم خواهد داشت، تا زمانی که اشخاص ثالث بدانند یا باید بدانند که: اختیار نماینده به وسیله اصیل یا نماینده یا هر دو پایان گرفته باشد. اعمالی که برای آن اختیار داده شده کامل شده یا زمانی که برای آن اختیار داده شده منقضی شده باشد، نماینده معسر گشته باشد یا در جایی که یک شخص حقیقی فوت کرده یا محجور گردیده است، اصیل معسر گردیده باشد.»

همان‌طور که ملاحظه می‌شود:

۱- صرف تحقق عوامل مذکور در بندهای ماده فوق برای انحلال وکالت کافی نیست بلکه علم ثالث نیز به آنها شرط است.

۲- در صدر ماده از عبارت «knows or ought to know» استفاده شده است، یعنی نه تنها اگر ثالث بداند وکالت پایان یافته وکالت منحل می‌شود، بلکه حتی در جایی که ثالث باید به مانند یک انسان معقول علم به انحلال وکالت می‌داشت ولو در واقع علم نداشته باشد، وکالت پایان خواهد یافت.

حال قدمی به جلو برداشته و این سؤال را مطرح می‌کنیم، که آیا نمی‌توان اشخاص ثالث را ملزم کرد که از وجود و حدود اختیار وکیل اطلاع حاصل کنند و سپس با او وارد معامله شوند؟ برای مثال تصور کنید که «الف»، «ب» را از وکالت خود عزل می‌کند، بدون آن‌که به کسی ولو خود «ب» اطلاع دهد؛ «ب» بعد از عزل وارد معامله با «ج»، «د»، «ه» می‌شود. «ج» سابقاً با «ب» معامله کرده و از وجود رابطه نیابتی با خبر است. لذا بدون هیچ‌گونه تحقیقی در مورد دوام این رابطه با «ب» معامله می‌کند. اما با «ب» قبلاً معامله‌ای نکرده است، لذا از وی درخواست سندی می‌کند، که مثبت اختیار او باشد با ارائه این سند «د» با «ب» معامله می‌کند، اما «ه» نه قبلاً با «ب» به عنوان نماینده معامله‌ای کرده است، نه سند مثبت اختیار را از او مطالبه می‌کند، بلکه به صرف پیشنهاد «ب» برای معامله با وی به عنوان نماینده «الف» معامله می‌کند، آیا این معاملات صحیح می‌باشد؟

برخی از نویسندگان اصلی با عنوان least - cost-avoider principle را مطرح می‌کنند و نتیجه می‌گیرند که «ج» و «د» به‌طور معقولی به یقین به وجود رابطه نیابتی



رسیده‌اند و بنابراین نیازی به تحقیق از اصیل نیست. به‌ویژه آن‌که این کار پرهزینه است و دلیلی بر تحمیل این هزینه بر این دو نیست و بلکه این وظیفه «الف» است، که به مشتریان سابق، مانند «ج» پایان وکالت را اطلاع دهد، یا سند مثبت را از بین ببرد. اما برای او امکان‌پذیر نیست، که به هر فردی که احتمال معامله با «ب» را به‌طور بالقوه دارد، اطلاع دهد زیرا این کار برای او پرهزینه است. اعتماد «ه» نیز به رابطه نیابتی چندان معقول نمی‌باشد، پس نمی‌تواند به این رابطه استناد کند.

دادگاه عالی آمریکا در پرونده *the lawyer madnick* با این استدلال که ثالث نمی‌تواند، به‌طور ارزان اختیار واقعی وکیل را کشف کند، ثالث را ملزم به بررسی چگونگی رابطه نیابتی ننموده و حتی پیشنهادهای دادگاه پایین‌تر را به‌منظور کشف حدود نیابت غیر عملی و با فایده اندک خواند. با این در مواردی به‌طور استثنایی ثالث ملزم به چک کردن وجود و حدود اختیار نماینده شده است با این استدلال که وی در زمان انعقاد قرارداد حضور دارد، پس بهتر بر اوضاع کنترل دارد. برای مثال اگر «ب» به عنوان وکیل «الف» به «ج» بگوید، که وی مجاز به خرید کالاهای «ج» است، اگر قیمت این کالا در فلان کشور به نقطه معینی برسد، بعد مدتی «ب» با اظهار این‌که قیمت کالا به نقطه معین رسیده است، کالاها را از «ج» می‌خرد. «ج» هیچ‌گونه تحقیقی برای بررسی این‌که آیا واقعاً قیمت کالا به آن نقطه رسیده است؟ یا خیر؟ انجام نمی‌دهد و به بیان «ب» اعتماد می‌کند. آیا این معامله صحیح می‌باشد؟

با توجه به اصل حداقل یا اجتناب از هزینه چک کردن این شرط برای ثالث بسیار کمتر است، تا برای «الف». پس نمی‌تواند خواستار صحت معامله شود. در ماده ۳:۲۰۸ اصول قرارداد اروپایی نیز آمده است، که در موردی که اشخاص ثالث درباره اختیار نماینده در شک هستند، می‌توانند برای اصیل یک درخواست تأیید بفرستند، اگر اصیل اعتراضی نکرد یا درخواست را بدون تأخیر جواب داد، با نماینده به‌عنوان این‌که مجاز است برخورد خواهد شد.

همان‌طور که عقود را می‌توان به دو دسته رضائی و تشریفاتی تقسیم کرد، چنین تقسیم‌بندی در مورد ایقاع نیز می‌توان انجام داد. زیرا می‌توان ایقاع‌هائی را یافت، که به صرف تحقق قصد انشاء، به شرط همراهی با چیزی که دلالت بر آن کند، واقع می‌شوند. ماده ۴۴۹ قانون مدنی در مورد فسخ، مصداق چنین ایقاعاتی است. همچنین ایقاع‌هائی هستند، که در آن‌ها صرف اعلام اراده موقوع، کافی نبوده، بلکه باید تشریفاتی همراه با اعلام اراده باشد. طلاق، طبق ماده ۱۱۳۴ ق.م. یا فسخ اجاره، تحت قانون روابط موجر و مستأجر از این دست هستند. که صرف اعلام اراده موجر یا مستأجر مبتنی بر فسخ، کافی نبوده و به حکم دادگاه نیز نیاز است. همچنین است، ماده ۶۸۰ ق.م که مقرر می‌دارد: «تمام اموری که وکیل قبل از رسیدن خبر عزل به او در حدود وکالت خود بنماید، نسبت به موکل نافذ است». آنچه از ظاهر این ماده بر می‌آید این است، که وکالت صرفاً با اعلام اراده موکل مبنی بر عزل وکیل، پایان نمی‌یابد بلکه، اطلاع وکیل از عزل نیز لازم است. یعنی امری تشریفاتی باید به اعلام اراده موکل مبنی بر عزل، که نوعی ایقاع است، افزوده گردد و این به معنی ایقاع تشریفاتی خواهد بود.

به نظر می‌رسد، همان‌طور که در عقود، اصل بر رضائی بودن است، در ایقاع نیز اصل بر رضائی بودن است. زیرا اولاً ماده ۱۹۱ در مقام بیان اصل رضائی بودن در عقود است و به نظر می‌رسد، وقتی که در عقود صرفاً اعلام اراده کافی است و نیازی به اطلاع دادن به طرف مقابل یا هرگونه تشریفات دیگری نیست، در ایقاع نیز صرف اعلام اراده کافی باشد. با توجه به اصل عدم زیاده و اکتفا به قدر متیقن، باید گفت، که: وقتی در ایقاعی تردید حاصل می‌شود، که رضایی است یا تشریفاتی، در واقع شک در این است، که آیا عنصر دیگری هم برای تحقق ایقاع لازم است یا خیر؟ که پاسخ با توجه به توضیحات فوق، واضح است. پس در ایقاع نیز اصل بر رضایی بودن است، نه تشریفاتی بودن. به این ترتیب تخلف از اصل نیازمند دلیلی است، که باید در محدوده نص تفسیر شود. بنابراین ماده ۶۸۰ ق.م را هم در مورد شرایط حکم و هم در مورد نتیجه حکم باید تفسیر مضیق نمود. با این حال، اگر دلایل گفته شده در مورد تأیید اصل رضایی

### عزل وکیل ۷۳

بودن ایقاع به‌طور کلی پذیرفته نشود، باید در مورد ایقاعاتی که موجب فسخ می‌شوند، این اصل را بدون هیچ تردیدی پذیرفت. زیرا طبق ماده ۴۴۹ ق.م فسخ به هر وسیله‌ای که دلالت بر آن کند، واقع می‌شود و این یعنی آن‌که نیازی به هیچ‌گونه تشریفات نیست و با توجه به این‌که عزل نیز نوعی فسخ می‌باشد، باید ماده ۶۸۰ را استثنائی بر اصل مقرر در ماده ۴۴۹ دانست.

#### ۲.۱.۲.۴. ماهیت تعهد

تعهد موکل مبنی بر خبر دادن به وکیل تعهد به تضمین نتیجه است، لذا قوه قاهره هم نمی‌تواند، وی را معاف از این تعهد کند، وی تنها زمانی می‌تواند انتظار پایان یافتن رابطه نیابتی را داشته باشد، که به وکیل اراده خود مبنی بر عزل را اطلاع دهد.<sup>۲۵</sup> وی باید به تعهد خود عمل کند اگرچه قانون رابطه وکالت را مفروض می‌داند.

### ۲.۲. قلمرو موضوعی و حکمی ماده

#### ۲.۲.۱. قلمرو موضوعی

از دو جهت قلمرو موضوعی ماده ۶۸۰ را باید مورد بررسی قرارداد:

- از این جهت که آیا حکم آن قابل سرایت به دیگر اقسام نمایندگی است یا خیر؟
- از این جهت که آیا حکم ماده شامل سایر طرق انحلال وکالت می‌شود یا خیر؟

#### ۲.۲.۱.۱. سایر نمایندگی‌ها

می‌دانیم نمایندگی را می‌توان به دو دسته کلی ارادی و قهری تقسیم کرد: آن‌چه مسلم است این است، که حکم ماده قابل تسری به انواع نمایندگی‌های ارادی می‌باشد، چه وکالت مذکور در قانون مدنی مصداق برجسته نمایندگی ارادی می‌باشد، که به تصریح مواد مختلف قانون تجارت<sup>۳۶</sup> احکام آن قابل تسری به سایر نمایندگی‌ها می‌باشد. اما جواب قاطع در مورد امکان تسری حکم ماده ۶۸۰ به نمایندگی‌های قهری دشوار است: از دیدگاه نگارنده حکم ماده ۶۸۰ تنها مختص نمایندگی ارادی است نه قهری زیرا، اولاً؛ در نظر گرفتن تعهد به اطلاع‌رسانی به عنوان مبنای ماده ۶۸۰ مستلزم در نظر گرفتن فردی به عنوان متعهد می‌باشد و زمانی هم

می‌توان به متعهد شدن فردی چشم داشت، که وی دارای شرایط عامه تکلیف باشد. در نمایندگی قهری قاعدتاً فرد منوب عنه فردی فاقد اراده یا با اراده ناقص است، که متعهد کردن وی به اطلاع‌رسانی دشوار است. ثانیاً؛ در این نمایندگی قهری آنچه در نظر قانون‌گذار اهمیت دارد، توجه به منافع منوب عنه است، نه نایب یا شخص ثالث. بنابراین نظر به این‌که حفظ منافع منوب عنه مستلزم منحل دانستن نمایندگی قهری با ایجاد طرق انحلال می‌باشد.

۲.۲.۱.۲. سایر طرق انحلال وکالت

۲.۲.۱.۲.۱. استعفا

به غیر از قلیلی از فقها<sup>۲۷</sup> بقیه برای وکیل اختیار کامل در استعفا قائل‌اند، چنان‌که گفته شده است: «الوکیل فله آن یفسخ الوکاله و یعزل نفسه سواء حضر الموکل او غاب و اذا فسخها لم یکن له بعد ذلک آن یتصرف فیما وکل فیہ...» (شیخ طوسی، ۱۳۵۱ق، ج ۲ ص ۳۶۷) «فاذا فسخه الوکیل و عزل نفسه انفسخ سواء کان موکله حاضراً او غایباً»<sup>۲۸</sup> محقق در جامع المقاصد بعد از بیان این‌که با استعفای وکیل بدون توجه به حضور یا غیاب موکل عقد وکالت پایان می‌یابد، در بیان دلیل می‌نویسد: «لان الوکاله عقد جائز من الطرفين و مقتضی ذلک انفساخ العقد بفسخ کل منهما» گفته شده است که ابوحنیفه در استعفای وکیل حضور موکل را ضروری می‌دانند. به نظر می‌رسد آزادی وکیل در برهم زدن وکالت چندان منطقی نباشد، موکل به این‌که وکیل اقداماتی را به نیابت از جانب او انجام می‌دهد اعتماد می‌کند، حال اگر استعفای وکیل بدون آن‌که به موکل اطلاع بدهد، پذیرفته شود موجبات ضرر موکل فراهم خواهد آمد، ضرری که باید از آن اجتناب کرد. به نظر نگارنده می‌توان راه‌حل ارائه شده در ماده ۳۹ ق. آد. م را به سایر موارد سرایت داد. «... وکیلی که دادخواست تقدیم کرده در صورت استعفا مکلف است، آن را به اطلاع موکل خود برساند و پس از آن موضوع استعفای وکیل و اخطار رفع نقص توسط دادگاه به موکل ابلاغ می‌شود، رفع نقص به عهده موکل است»<sup>۲۹</sup> اما اگر اصرار بر خاص بودن ماده فوق شود، می‌توان وکیل را به دلیل سوء استفاده از حق استعفای خود که

منجر به ضرر موکل شده است، ملزم به جبران خسارت نمود یا از قاعده غرور استفاده کرد و گفت وکیل موکل را به انجام مورد وکالت مغرور کرده و با استعفا بدون اطلاع‌دهی موجب ضرر موکل شده، پس باید این ضرر را جبران کند. با این حال باید به این نکته نیز توجه کرد، که ملزم کردن وکیل به اطلاع نباید سبب این امر شود، که وکیل آزادی خود را از دست بدهد نه بخاطر حفظ جواز عقد، بلکه به این دلیل که عدم امکان استعفا یا مشروط کردن آن به شرایط سبب دایمی شدن وکالت می‌شود و این خلاف آزادی انسان می‌باشد. پس باید راه‌های جایگزین نیز در نظر گرفته شود. برای مثال ماده ۳۹ ق. آد. م راهی جایگزین اطلاع دادن به موکل پیش‌بینی کرده است و آن اطلاع دادن به دادگاه است.

۲.۲.۱.۲.۲. فوت

علامه حلی در تحریر گفته است: «و لو مات الموکل فقد انزل الوکیل سواء علم بموته او لا فکل تصرفه فعله بعد الموت کان باطلاً و آن لم یعلم بالموت»<sup>۳۰</sup> (حلی، ۱۴۰۷ق.، ج ۱، ص ۲۳۲) در فقه برای اثبات این که وکالت با فوت منحل می‌شود و نیازی به علم وکیل به فوت نمی‌باشد، معمولاً به دو دلیل استناد می‌شود:

۱- فوت سبب حذف شخصیت فرد از عالم حقوق می‌شود فرد فوت شده نه می‌تواند مالک باشد تا به دیگری اختیار تصرف در املاک خود را بدهد و نه می‌تواند قصدی داشته باشد تا عقد وکالت مورد رضای وی باشد و از آنجا که عقد جایز چه در ایجاد و چه در استمرار نیاز به قصد طرفین دارد بقاء عقد بعد فوت و قبل علم با مشکل روبرو است. «فاذا مات احدهما... بطلت الوکاله لان الموت یبطل الملک مثل البیع و العتق و الجنون و الاغماء یثبت علیه الولایه فیصیر محجوراً علیه مثل الصبی و توکیل الصبی لایصح»<sup>۳۱</sup>

۲- عدم انحلال وکالت با عزل توسط موکل و لزوم اطلاع وکیل امری استثنایی است که مستند به نص می‌باشد، لذا قابل گسترش به موارد دیگر نیست. محقق بحرانی در حدائق می‌نویسد:

«قد صرحوا بانه لو مات الموكل فان تصرف الوكيل بعد الموت باطل و آن لم يعلم الموت لان ذلك هو الاصل و انما خرجت مسأله العزل بالنص و عندى فيه توقف لعدم ايراد هم نصاً على ما ادعوه من البطلان سيما مع ما عرفت من خروج النصوص بعدم انزال الوكيل قبل بلوغ العزل له الجارى ذلك على خلاف قواعد هم حتى اضطربوا فى التفصلى عنها فمنهم من قال بها و الغى تلك القواعد و منهم من الغاها و قدم تلك القواعد فمن المحتمل قريباً آن يكون الحكم هنا كذلك ايضاً و ما ادعوه من الاصل هنا لا اعرف له اصلاً و كانهم ارادوا بالاصل اصل العدم و فيه آن الاصل بمعنى الاستصحاب لثبوت الوكالة حتى يقوم الدليل على الابطال فى الصورة المذكوره قائم و مرجع هذا الاستصحاب الى عموم الدليل حتى يثبت الراجع له و يعضده الامر بالوفاء بالعقود و بالجمله فالحكم لعدم النص لا يخلو عن الاشكال نعم يمكن آن يستدل لما ذكره بما رواه فى الكافى عن ابن بكير فى الموثق عن بعض اصحابنا عن ابى عبد الله عليه السلام فى رجل ارسل يخطب عليه امره و هو غايب فانكحوا الغائب و فرضوا الصداق ثم جاء خبره بعد انه توفى بعد ما سيق الصداق فقال آن كان املك بعد ما توفى فليس لها صداق و لا ميراث و آن كان املك قبل آن يتوفى فلها نصف الصداق و هى وارثه و عليها العده. فانها ظاهره فى انه وكل فى حال الغيبه من يخطب له و يعقد عنه و يسوق المهر ثم مات و قد حكم عليه السلام بصحة العقد متى وقع قبل و ما لموت و بطلانه متى كان بعده و حينئذ فیتم»

برخی از اساتید حقوق نیز با توجه به این که مبنای نافذ شناختن اعمال وکیل معزول را جلوگیری از ضرر نامشروعی می‌دانند، که از این راه به وکیل و طرف قرارداد می‌رسد، حکم ماده ۶۸۰ ق.م. را به فوت نیز سرایت می‌دهند و می‌نویسند: «برای حفظ نظم در معاملات و حمایت از اعتماد مشروع بی‌گناهی که با وکیل طرف معامله می‌شوند، باید قراردادهایی را که وکیل پیش از علم به موت یا جنون موکل بسته است، نافذ شناخت»<sup>۳۲</sup> اما باید توجه داشت، که با توجه به این که قاعده لاضرر حکم ثانویه است و در تعیین حدود احکام ثانویه باید تفسیر مضیق را انتخاب کرد. لذا اگر مبنای

عزل وکیل ۷۷

حکم ماده ۶۸۰ لاضرر باشد، گسترش مفاد آن به سایر علل انحلال وکالت قابل تأمل به نظر می‌رسد. با مبنای پذیرفته شده، باید این مبنای اطلاع‌دهی را ناظر به شخص موکل دانست. پس با فوت یا حجر موکل، انتظار انجام این تعهد از وراثت یا نمایندگان وی نمی‌رود. چراکه در واقع تسری یک تعهد شخصی به غیر متعهد است، که علی‌الاصول در حقوق ما پذیرفته شده نیست. (ماده ۲۲۶ قانون امور حسبی) پس با فوت یا جنون، خود مکلف یعنی یک طرف تعهد به تضمین اطلاع‌رسانی از بین رفته است. لذا تعهد از بین رفته و به همین دلیل در فوت و جنون، اطلاع وکیل لازم نیست و حکم ماده ۶۸۰ را تنها باید ناظر به عزل دانست. ماهیت تکلیفی اطلاع به وکیل در ماده ۳۷ ق. آ. م نیز مشهود است. این ماده مقرر می‌دارد: «اگر موکل وکیل خود را عزل نماید مراتب را باید به دادگاه و وکیل معزول اطلاع دهد». البته قانون تعهدات سوئیس در ماده ۴۰۶ مقرر می‌دارد، که موکل یا ورثه‌اش نسبت به اعمالی که وکیل قبل از آگاهی از زوال وکالت انجام داده، همان مسئولیتی را دارند، که اگر وکالت ادامه یافته بود و در ماده ۴۰۵ در مورد پایان وکالت، از فوت، ورشکستگی و حجر سخن گفته می‌شود.

۲.۲.۱.۲.۳ حجر

حجر نیز بدون آن‌که نیازی به اطلاع باشد، سبب انحلال وکالت دانسته شده است. در تحریر نیز آمده است: «تبطل الوکاله... بالجنون من ایهما کان» (حلی، ۱۴۰۷ق.، ج ۱، ص ۲۳۲) «لو عرض للموکل الجنون بطلت الوکاله من وقت عروضه و آن لم یعلم به» در حجر نیز مسائل مطروحه در فوت قابل طرح است.

#### - اقدام موکل در انجام موضوع وکالت

در این‌که چه اقدامی می‌تواند منافی وکالت باشد، گاهی اختلاف پدید می‌آید، چنان‌که محقق کرکی در جامع المقاصد می‌نویسد: «اما بطلان الوکاله بفعل الموکل متعلقها کما لو وکله فی بیع العبد ثم باعه فلامتناع تحصیل الحاصل و مثله فی الحکم فعل الموکل ما ینافی الوکاله کما لو اعتق العبد فی المثال فانه بالاعتاق ینخرج عن ملکه و یمتنع تصرفه فیه بالبیع فکذا تصرف وکیله اما لو وکله فی الطلاق زوجته ثم وطاها ففی

کون ذلک منافياً للوکاله فتبطل به تردد ینشاء: من دلالة الوط علی الرغبة فیها و اختیار امساکها و لانه لو وطاها بعد الطلاق الرجعی لکان رجعه فلان یقتضی رفع وکاله الطلاق اولی لانها اضعف من الطلاق». سید یزدی در پاسخ به این سؤال که اگر فردی دیگری را وکیل خود در فروش خانه قرار داده و بعد خودش آنرا بدون اطلاع دادن به وکیل به دیگری فروخته وکیل جاهل نیز پس از آن خانه را به دیگری می‌فروشد، کدام یک صحیح است؟ می‌نویسد: «سابق که تصرف موکل باشد، صحیح است زیرا که عقد صدر من اهله فی محله و تصرف وکیل بلا محل می‌شود». لکن نقل شده است، از علامه در قواعد و از جامع المقاصد که بیع وکیل صحیح است، چون فروختن خود موکل به منزله عزل وکیل است و وکیل منعزل نمی‌شود، مگر بعد از اطلاع بر عزل و مفروض آن است، که مطلع نشده است و این وجه ضعیف است. چون فروختن و تفویض موضوع غیر عزل است، کما لا یخفی. با این که حکم عزل برخلاف قاعده ثابت شده است، باید اقتضای کرد، برآن جایی که عزل محقق باشد، نه ما بمنزله العزل و فرقی نیست ما بین این که وکیل را عزل کند و بفروشد یا عزل نکرده بفروشد، که علی‌ای حال چون موضوع باقی نیست تصرف وکیل لغو می‌شود». اما باید گفت که اولاً اگر انجام مورد وکالت حکمی برخلاف حکم عزل داشته باشد، به موکل اجازه فرار از قانون، حیلہ شرعی، را داده‌ایم. موکلی که می‌بیند، برای تأثیر عزلش باید وکیل را خبردار کند، برای رهایی از ایت قید خود موضوع وکالت را انجام می‌دهد و از همین طریق به نتیجه‌ای مشابه عزل می‌رسد. بی‌آن که نیازی به اطلاع دادن به وکیل باشد. پس بهتر این است، که حکم این دو مورد همسان باشد، به‌ویژه آن‌که این هر دو اعمالی ارادی هستند، با این تفاوت که در یکی انحلال وکالت اثر مستقیم عمل است و در دیگری اثر غیرمستقیم. یعنی با انجام مورد وکالت موضوعی برای وکالت نمی‌ماند و از این طریق وکالت منحل می‌شود. ثانیاً باید به یاد داشت، که در این مورد برخلاف فوت و حجر که موکل فاقد قدرت برخوردار از تکالیف بود، می‌تواند عهده‌دار تکلیف اطلاع‌رسانی باشد، بنابراین بار کردن این تکلیف بر دوش او خلاف منطق نخواهد بود.



## - تلف موضوع وکالت

در فقه عموماً در مورد تلف موضوع وکالت اطلاع را لازم نمی‌دانند چنانکه در مختصر المنافع می‌خوانیم: « و تبطل ب... تلف ما يتعلق به » ملاحظه می‌شود که نویسنده ابطال وکالت به سبب تلف موضوع را مقید به اطلاع وکیل نساخته است.

### ۲.۲.۲. قلمرو حکمی ماده ۶۸۰

(موقعیت عقد وکالت در فاصله میان عزل وکیل و عدم اطلاع وی)

در فاصله میان عزل وکیل و عدم اطلاع وی، تمام اقدامات وکیل در حدود وکالت نسبت به موکل نافذ است. به نظر می‌رسد، که ماده، تنها به نافذ بودن اقدامات وکیل اشاره دارد، نه بقای حقوقی خود عقد وکالت. در واقع خود عقد وکالت، با صرف اعلام اراده موکل از بین می‌رود و این فقط نفوذ اقدامات وکیل است، که منوط به آگاهی وی می‌باشد. بنابراین اجرت وکیل بعد از اعلام عزل بر مبنای اجرت‌المثل باید باشد، نه اجرت‌المسمی. زیرا، اولاً ظاهر مواد ۶۷۸ و ۶۸۰ این نکته را به ذهن متبادر می‌کند، که اگر مقنن برای انحلال وکالت، علاوه بر عزل، اطلاع وکیل را نیز لازم می‌دانست، در بند نخست ماده ۶۷۸ تنها «عزل» را ذکر نمی‌کرد و علاوه بر آن، به شرط اطلاع وکیل نیز اشاره می‌کرد؛ در حالی که چنین امری رخ نداده است. پس ظاهر ماده این را می‌رساند، که خود وکالت به صرف عزل، مرتفع می‌شود ولی «اقدامات وکیل» نافذ است. ثانیاً غرض از وضع این ماده جلوگیری از وقوع یک معامله فضولی به عنوان ضرر بوده است. پس همین که اقدام وکیل را نافذ بدانیم، کافی است و نیازی به ابقا خود وکالت نیست. ثالثاً هرچه اثر یک ایقاع تشریفاتی کم رنگ‌تر شود، با اصول تفسیر سازگارتر است. اما در تأیید نظر مخالف نیز می‌توان گفت، که اولاً: می‌توان مثال نقضی برای استنباط ناشی از ظاهر مواد ۶۷۸-۶۸۰، در مواد ۱۹۰-۱۹۱ یافت. زیرا قانون‌گذار در بند یک ماده ۱۹۰، صرف قصد و رضا را ذکر می‌کند. در حالی که ماده بعدی به مقرون بودن آن‌ها به چیزی که دلالت بر قصد کند، نیز اشاره می‌کند. پس همان‌طور که نمی‌توان به اطلاق بند نخست ماده ۱۹۰ اعتماد کرد، نمی‌توان به اطلاق بند نخست ماده

۸۰ محسن ایزانلو و عباس میرشکاری

۶۷۸ نیز اعتماد کرد. ثانیاً مقنن در ماده ۱۸۰، یکی از آثار وکالت را پذیرفته است. اما می‌توان از این معلول، نافذ بودن اقدامات موکل، پی به علت که همانا عقد وکالت است، برد. در واقع چگونه ممکن است، معلولی بدون وجود علت تحقق یابد. در فقه نیز معمولاً همین نظر رایج است. اما به هر حال قول موافق با اصول تفسیر و به ویژه اصل عملی عقلایی عمل کردن مقنن، قول اول است. زیرا شیوه انشای مواد ۶۷۸ - ۶۸۰ با مواد ۱۹۰ - ۱۹۱ متفاوت است و اگر مقنن سایر آثار وکالت را پابرجا می‌دانست، به آن‌ها تصریح می‌کرد و عدم تصریح، سکوت در مقام بیان است. ضمن این‌که علت بقای تنها یک اثر از آثار عقد وکالت، مصلحت مستتر در آن است. به‌طور خلاصه آن‌که وکالت با اراده صرف موکل پایان می‌یابد، زیرا مبنای لزوم خبر دادن به وکیل مصلحت وکیل نیست، بلکه مصلحت ثالث است. لذا نیازی به بقای خود عقد وکالت نیست، وکالت پایان می‌یابد، لذا وکیل مستحق اجرت‌المثل خواهد بود، نه مستحق اجرت‌المسمی. پس باید گفت وکالت پایان یافته اما اعمال حقوقی انجام شده توسط وکیل بعد عزل و قبل خبر یافتن از عزل نافذ است.

۱- به تعبیر منطقی ماده ۱۸۶ و ۹۵۴ کبری و ماده ۶۷۸ صغرای قیاس منطقی مذکور در متن می‌باشند.

۲- کتب فقهی زیر جواز وکالت را (به مفهوم وضعی) به صراحت می‌پذیرند: شیخ طوسی مبسوط ج ۲ ص ۳۶۶؛ ابن حمزه الطوسی الوسیله ص ۲۸۳؛ ابن زهره الحلبي غنیه النزوع ص ۲۶۹؛ محقق حلّی شرایع الاسلام ج ۲ ص ۴۲۶؛ مختصر المنافع ص ۱۵۴؛ علامه حلّی ارشاد الازهران ج ۱ ص ۴۱۷؛ تحریر الاحکام ج ۱ ص ۲۳۲؛ ج ۳ ص ۱۹؛ تبصره المتعلمین ص ۱۵۹؛ ابن علامه ایضاح الفوائد ج ۲ ص ۳۵۲؛ شهید اول لمعه دمشقیه ص ۱۴۴؛ ابن طیّ الفقحانی الدر المنضود ص ۱۶۷؛ محقق کرکی رسایل ج ۱ ص ۱۹۶؛ جامع المقاصد ج ۸ ص ۲۷۳؛ شهید ثانی مسالک الافهام ج ۵ ص ۲۴۲؛ ابن ادریس الحلّی السرائر ج ۲ ص ۸۱؛ یحیی بن سعید الحلّی الجامع للشرایع ص ۳۱۹؛ عبد الکریم الرافعی فتح العزیز ج ۱ ص ۶۶؛ زکریا انصاری فتح الوهاب ج ۱ ص ۳۷؛ مغنی المحتاج ج ۲ ص ۲۳۱.

۳- مبسوط ج ۲ ص ۳۶۷ «اذا فسخ الموکل الوکاله نظر فان کان الوکیل حاضرًا أنفسخت و لم یجز له ان یتصرف بعد ذلك و اذا کان الوکیل غایبًا قیل فیہ وجهان...» به نظر می‌رسد با توجه به اینکه انفساخ ناظر به انحلال قهري عقد است نه انحلال ارادی؛ به کارگیری عبارت «انفسخت» در بیان حالت عقد فسخ شده تامل برانگیز باشد.

۴- برای دیدن نظراتی در همین راستا: ر. ک. محقق بحرانی الحدایق الناضره ج ۲ ص ۲۱، مبسوط ج ۲ ص ۳۶۷، ایضاح الفوائد ج ۲ ص ۳۵۳، مغنی المحتاج ج ۲ ص ۱۱۵

۵- محقق بحرانی در حدائق الناضره ج ۲ ص ۲۲ در بیان این استدلال می‌نویسد: «لان الوکاله من العقود الجایزه فللموکل الفسخ و ان لم یعلمه الوکیل و الا کانت لازمه...» ر. ک: مجمع الفائده ص ۵۴۰ و عبد الکریم الرافعی، فتح العزیز ج ۱ ص ۶۶؛ محیی الدین نوری، المجموع، ج ۴، ص ۱۵۴

۶- این مورد مصداقی از بحث تعارض ضررین می‌باشد: جایی که اعمال حق توسط صاحب آن سبب ضرر دیگری می‌شود و عدم اعمال آن سبب ضرر خود صاحب حق. سید محمد حسین بجنوردی. قواعد فقهیه، ج ۱، ص ۲۳۸

۷- محمد الشربینی در مغنی المحتاج ج ۲ ص ۲۳۲ و سید علی طباطبایی در ریاض المسائل ج ۲ ص ۱۱۱ فتح العزیز ج ۱ ص ۶۶ نظیر این استدلال را آورده اند.

۸- در تحریرج ص ۲۳۲ نیز مفاد این حکم تکرار شده است در الوسیله ص ۲۸۳ نیز آمده است: « و اذا عزله لم ینعزل الا بالاعلام او بالاشهاد اذا لم یمكن الاعلام » با این حال شیخ طوسی این حکم را مقید به این نکته کرده است که موکل در هنگام انعقاد عقد بر وکالت شاهد گرفته باشد:

«وکل وکیلا و اشهد علی وکالته ثم اراد عزله فلیشهد علی عزله علانیه بمحضر من الوکیل او یعلمه ذلک کما اشهد علی وکالته فاذا اعلمه عزله او اشهد علی عزله اذا لم یمکنه اعلامه فقد انعزل الوکیل عن وکالته. فکل امر ینفذه بعد ذلک کان باطلاً لا یلزم الموکل منه قلیل و لا کثیر و ان عزله و لم یشهد علی عزله او لم یعلمه ذلک مع امکان ذلک لم ینعزل الوکیل و کل امر ینفذه بعد ذلک کان ماضیاً علی موکله الی ان یعلم بعزله»

۹- اگر چنین وحدتی لازم دانسته میشد نتیجه منطقی دیگری نیز حاصل می‌شد و آن وحدت طرق اثبات ایجاد و اعدام یک نهاد حقوقی بود برای مثال اگر در سند رسمی وقوع عقدی ثبت شده باشد به نظر می‌رسد بهترین روش برای اثبات پایان آن عقد توسل به سند رسمی‌ای باشد که پایان این عقد را ثبت کند. و نیز ماده ۳۹۹ ق. ت «عزل قائم مقام تجارتنی که وکالت او به ثبت رسیده و اعلان شده باید مطابق مقررات وزارت عدلیه به ثبت رسیده و اعلان شود و الا درمقابل ثالثی که از عزل مطلع نبوده وکالت باقی محسوب می‌شود.» با این حال این نظر غالباً مورد قبول واقع نشده است؛ مگر توسط عده‌ای از جمله شیخ طوسی که این حکم را مقید به این نکته کرده است که موکل در هنگام انعقاد عقد بر وکالت شاهد گرفته باشد:

«وکل وکیلا و اشهد علی وکالته ثم اراد عزله فلیشهد علی عزله علانیه بمحضر من الوکیل او یعلمه ذلک کما اشهد علی وکالته فاذا اعلمه عزله او اشهد علی عزله اذا لم یمکنه اعلامه فقد انعزل الوکیل عن وکالته. فکل امر ینفذه بعد ذلک کان باطلاً لا یلزم الموکل منه قلیل و لا کثیر و ان

عزله و لم یشهد علی عزله او لم یعلمه ذلك مع امکان ذلك لم ینعزل الوکیل و کل امر ینفذه بعد ذلك کان ماضياً علی موکله الی ان یعلم بعزله»

۱۰- در مبسوط ج ۲ ص ۳۶۷ نیز صحت فسخ موقوف به علم وکیل شده است. محقق حلی در مختصر المنافع ص ۱۵۴ و ابن فهد حلی در المذهب البارع ج ۳ ص ۳۱ بنا بر صحیح ترین قول وکالت را بدون اطلاع دادن به وکیل باقی می‌داند و لو آن‌که بر عزل شاهد گرفته شده باشد. در ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۱۷ نیز تنها صحبت از علم وکیل است نه شاهد گرفتن - علامه حلی در مختلف الشیعه ج ۶ ص ۲۵ از قول ابن جنید نقل می‌کند: «لا یصح عزل الموکل لوکیله و له ان یعلمه بالعزل و له ما لم یعلمه بالعزل ان یعمل الموکل فیه و یلزم الموکل فعله و ان کان قد عزله و لم یعلم»

۱۱- «قال: فتشهدون أنهما اعلمته العزل كما اعلمته الوكالة؟ قالوا: لا قال: اری الوكالة ثابتة»- محقق بحرانی نیز (در حدائق ج ۲۲ ص ۲۰) با استناد به همین روایت قول نویسنده نهاییه را مبنی بر اکتفاء به اشهاد با عدم امکان اعلام نادرست می‌داند. میرزای قمی در جامع الشتات می‌نویسد: «هرچند اشهر و اظهر این است که به مجرد عزل موکل وکیل معزول نمی‌شود هرچند جمعی را شاهد بگیرد بر عزل. بلکه وکالت ثابت است تا وکیل علم به هم رساند به عزل قبل از فعل موکل فیه». شهید اول در لمعه ص ۱۴۴ می‌نویسد: «و لو عزله اشترط علمه و لا یکفی الاشهاد» شهید ثانی در شرح عبارات شهید اول در شرح لمعه ج ۴ ص ۳۷۰ می‌نویسد: «و لو عزله الموکل اشترط علمه بالعزل فلا ینعزل بدونه فی اصح الاقوال و المراد بالعلم هنا بلوغه الخبر بقول من یقبل خبره و ان کان عدلاً واحداً لصحیحه هشام بن سالم عن الصادق علیه السلام و لا عبره بخبر غیره (ای خبر غیر العدل اذا لم یحصل العلم بخبره و اما اذا حصل به العلم او الظن القریب للعلم یقبل قوله) و ان تعدد ما لم یحصل به العلم او الظن المتأخم له و لا یکفی فی انعزاله الاشهاد من الموکل علی عزله علی الاقوی للخبر السابق» در جامع الشرایع نیز آمده است: «و لا ینعزل الوکیل بالعزل الا باعلامه ایاه تمکن من اعلامه ام لم یتمکن اشهد ام لم یشهد» از لحن بیان ابن طی الفقعی در الدر المنضود ص ۱۶۸ که بیان می‌دارد: «و لا ینعزل الوکیل الا بالاعلام» همین معنی بر می‌آید.

۱۲- مغنی المحتاج ج ۲ ص ۲۳۲ «و ذکر الرافعی فی العاریه انه لو عزل المعیر المستعیر لم یعزل حتی یبلغه الخیر»

۱۳- ماده ۱۹ کنوانسیون نمایندگی در بیع بین الملل کالاها (۱۹۸۳): فسخ نمایندگی بر حقوق ثالث موثر نخواهد بود مگر آن که وی بداند یا باید بداند که نمایندگی فسخ شده است یا موجب فسخ آن تحقق یافته است.

۱۴- برای تعریف این دو نوع حکم: القواعد و الفوائد ج ۱ ص ۳۹

۱۵- صاحب ریاض ج ۲ ص ۱۱: «ان النهی لا یتعلق به حکم فی حق المنهی الا بعد علمه کنواهی الشرع فضعیف غایته اندفاع الضرر بالرجوع الی العوض و الثانی بذلک و بان غایه فالاول بانتفاضه بتصرفاته بعد موت الموکل مثلاً و لم یعلم و لا خلاف فی بطلانها... مع الجهل انما هو رفع حکم النهی الذی هو الاثم و المواخذة لا اثبات الصحه فی معامله لم یصادف اذن المالك بالکلیه»

۱۶- در فتح العزیز ج ۱ ص ۶۸ «لا یتبث قبل العلم لاستحاله التکلیف بغير المعلوم» در حاشیه مجمع الفائده و البرهان ص ۴۶۳ می خوانیم: «ان الوکیل وکیل حتی یبلغه العزل و امثاله من الاخبار و القاعده ان ینصرف الی الافراد الشائعه و کون ما نحن فیه منها محل تامل الا انه غیر معذور فی هذا التصرف لعدم معذوریه الجاهل بنفس الحکم عند الفقها ان کان مقصراً فی ترک التعلّم الا ان یتصرف علی الوکیل ان هذا وکاله صحیحه فتصرف من هذه الجهه فیکون الوکیل مغروراً فیه فتامل جداً»

۱۷- برای توجیه عدم توجه تکلیف در مورد غافل: نضد القواعد الفقهیة ص ۱۴۷

۱۸- میرزای قمی در جامع الشتات ج ۳ ص ۵۱۵، ظاهر حدیث را بقای وکیل بودن و ثبوت وکالت می داند هرچند در نفس الامر موکل وکیل را عزل کرده باشد. محقق اردبیلی در مجمع الفائده ج ۹ ص ۵۴۱ پس از طرح ورد مبانی مختلف، عمده دلیل را روایات می داند. در مختلف الشیعه ج ۶ ص ۲۵ نیز آمده است: «و قد روی جابر بن یزید و معاویه بن وهب عن الصادق علیه السلام - فی خبر ضعيف السند - قال: من وكل رجلاً علی امضاء امر من الامور فالوکاله ثابتة

ابداً حتی يعلمه بالخروج منها كما اعلمه بالدخول فيها» و نیز محقق بحرانی حدائق ناضره ج ۲۲ ص ۲۰

۱۹- در مجمع الفائدة ص ۵۴۰ هم این استدلال مطرح شده است:

«... الحرج، فانه قد يفعل اموراً كثيرة ثم يعلم فيشكل تحصيل من عامل معه ذلك و رد الحقوق الى اهله و..... منقوض بالموت.... و يمكن دفعه ايضاً بانه ان نمكن من تحصيل المالك صالح و الا فياخذه قصاصاً و عوضاً»

20- <http://www.law.harvard.edu/programs/olin-center>

21- <http://www.law.harvard.edu/programs/olin-center>

۲۲- اگر بتوان با دیدی گسترده تر انحلال وکالت را داخل در مفهوم قرارداد دانست با توجه به اصل نسبی بودن قراردادها - که حکایت از عدم پذیرش سود یا ضرر از عقد برای ثالث دارد **contract law: p120**، نباید ضرر ناشی از انحلال وکالت را بر عهده ثالث قرارداد. در واقع موکل نباید بتواند با اراده خود در وضعیت حقوقی ثالث تاثیر بگذارد. برای بحث بیشتر: نشریه دادگستران ش ۷ ص ۵ به بعد مقاله نگارنده با عنوان مجمع پریشانی، بحثهایی در باب اراده ۲۳- محقق کرکی در بیان مبنای حکم می نویسد: «و لانه لو انعزل قبل العلم لحصل ضرر عظیم لانه ربما وکله فی بیع الجاریه فیطاهها المشتري او الطعام فیاکله او الثوب فیقطعه او ینقله الی بلاد بعیده و غیر» این اندیشه در مسالک ج ۵ ص ۲۴۵ ریاض ج ۲ ص ۱۱ حدائق ج ۲۲ ص ۲۱- مجموع ج ۴۱ ص ۱۵۶ نیز دیده می شود.

۲۴- برای دیدن مصادیقی از اجرای این قاعده در فقه: الشیخ صادق الطهوری ج ۲ ص ۶۱۸ (در خیار غبن)- سید خوبی مصباح الفقاهه ج ۷ ص ۷۵ (در غرر)- نایینی المکاسب و البیع ج ۲ ص ۱۴۴ (در معامله فضولی)- محقق بحرانی الحدائق الناضره ج ۲ ص ۳۴۰ (در هبه)

۲۵- در **the Luxembourg Law** که حاکم بر قرارداد نمایندگی تجاری است و به وسیله قانون 3 June 1994 ایجاد شد اجازه فسخ قرارداد بوسیله هر یک از دو طرف داده شده منتها فسخ در صورتی موثر است که به طرف دیگر ابلاغ شود امادر مورد فورس ماژور و تخلف ارادی هر یک از طرفین نیازی به ابلاغ نمی باشد. برای مطالعه بیشتر: <http://www.e-iure.com> برخی نیز عقیده دارند که در موردی که اعتماد میان وکیل و موکل شکسته شده موکل باید

بتواند این رابطه را برهم بزند و نباید او را در خطر حاصله از انجام معامله توسط وکیل در فاصله عقد و ابلاغ قرارداد. <http://www.answer.com>

۲۶- ماده ۳۳۵ - دلالت کسی است که در مقابل اجرت واسطه انجام معاملاتی شده یا برای کسی که می‌خواهد معاملاتی نماید طرف معامله پیدا می‌کند. اصولاً قرارداد دلالتی تابع مقررات راجع به وکالت است. ماده ۳۵۸ - جز در مواردی که به موجب مواد ذیل استثناء شده مقررات راجعه به وکالت در حق العمل کاری نیز رعایت خواهد شد. ماده ۳۷۸ - قرارداد حمل و نقل تابع مقررات وکالت خواهد بود مگر در مواردی که ذیلاً استثناء شده باشد.

۲۷- فقه السنه ج ۱ ص ۱۵۸. در ج ۳ ص ۲۳۸ دلیل این مطلب را جلوگیری از ضرر موکل می‌داند.

۲۸- غنیه النزوع ص ۲۶۹- در مجموع ج ۱ ص ۱۵۴ «و يجوز للوكيل ان يعزل نفسه متى شاء» - محقق بحرانی در حدائق ناضره ج ۲ ص ۱۵ فرقی بین اعلام یا عدم اعلام به موکل نمی‌بیند.

۲۹- لزوم اطلاع دادن استعفا این عمل حقوقی را تشریفات نخواهد کرد (برخلاف عزل) زیرا بر اساس ماده ۸۰ بند ۵ آیین نامه لایحه قانونی استقلال کانون وکلای دادگستری در صورتی که وکیل استعفاء خود را از وکالت به موکل و دادگاه اطلاع ندهد یا موقعی اطلاع بدهد که موکل مجال کافی برای تعیین وکیل دیگر و معرفی به دادگاه نداشته باشد به مجازات انتظامی محکوم خواهد شد. از لحن ماده بر می‌آید که مقنن در موثر بودن خود استعفاتر دیدی ندارد منتها برای این بی‌مبالاتی ضمانت اجرا قرار می‌دهد. نکته قابل ذکر آن‌که بند فوق اطلاع دادن به موکل و دادگاه را بر عهده وکیل قرار داده یعنی اگر به یکی تنها اطلاع دهد و به دیگری اطلاع ندهد به مجازات انتظامی محکوم خواهد شد. که البته به نظر می‌رسد با توجه به قانون آیین دادرسی این قسمت فاقد اعتبار باید دانسته شود.

به تاریخ ۱۴/۸/۸۲ شماره دادنامه ۷۸۵ کلاس پرونده: ۸۲/۱۵/۲۵۸ (مرجع رسیدگی شعبه ۱۵ دادگاه تجدید نظر استان تهران در صورت استعفاء وکیل باید طوری مراتب را به موکل و محکمه اطلاع بدهد که موکل بتواند وکیل دیگری برای خود تعیین و به محکمه معرفی کند)

۳۰- نظیر این قول را می‌توان در شرح لمعه ج ۴ ص ۳۷۰ دید: «و سواء علم الموکل بعروض المبطل ام لم يعلم» و فتح المعین ج ۳ ص ۱۱۴ «و یعزل ایضاً بخروج احدهما عن اهلیه



التصرف (بموت او جنون) حصلاً لاحدهما و ان لم يعلم الآخر به « سید یزدی در تکمله العروه الوثقی موثر بودن فسخ وکیل صرف نظر از علم و جهل موکل را قول مشهور می‌داند ج ۱ ص ۱۲۱ و نیز بنگرید به فقه السنه ج ۳ ص ۲۳۸

۳۱- غنیه النزوع ص ۲۶۹ در شرایع ج ۲ ص ۴۲۶ آمده است «و تبطل الوکاله بالموت...» ملاحظه می‌شود که این فقیه حکم ابطال وکالت به سبب فوت را مقید به شرطی از جمله علم موکل نکرده است با این حال به نظر می‌رسد استفاده از اصطلاح «تبطل» به جای تنفس محل تامل دارد. در مختصر المنافع ص ۱۵۴ و ارشاد الاذهان ج ۱ ص ۴۱۷ و تحریر الاحکام ج ۱ ص ۲۳۲ و لمعه ص ۱۴۴ و جامع المقاصد ج ۸ ص ۲۷۳ از اصطلاح «تبطل» استفاده شده است و در حقوق انگلستان: Chitty 31-160

32- <http://legis.state.sd.us/statutes/DisplayStatute.aspx>  
Actual knowledge of death or disability required to terminate agency as to persons acting in good faith--Binding effect of agent's actions. , an agent, or any other person, who, without actual knowledge of the death, disability, or incompetence of the principal, acts in good faith under the power of attorney or agency. Such action, unless otherwise invalid or unenforceable, binds the principal and his heirs, devisees and personal representatives

## منابع

### منابع فارسی

۱. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۲)، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.
۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۲)، عقود معین، جلد ۴، تهران: انتشار.
۳. کاتوزیان، ناصر (۱۳۷۹)، نظریه عمومی تعهدات، تهران: دادگستر.

### منابع عربی

۴. ابن ادریس حلی، محمد بن منصور بن احمد (۱۴۱۱ق.)، السرائر، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۵. الطوسی، محمد بن علی بن حمزه (۱۴۰۸ق.)، الوسیله، قم: مکتبه سیدالمرعشی.
۶. ابن زهره الحلبي، حمزه بن علی حسینی (۱۴۱۷ق.)، غنیه النزوع، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
۷. مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (الشهید الاول) (۱۴۱۱ق.)، لمعه دمشقیه، قم: مطبعه مکتب الاعلام الاسلامی.
۸. سیدزیدی، محمد کاظم بن عبدالعظیم (۱۳۷۶)، تکمله عروه الوثقی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۹. مکی العاملی، محمد بن جمال الدین (الشهید الاول) (۱۴۱۱ق.)، القواعد و الفوائد، قم: مکتب مفید.
۱۰. جبعی العاملی، زین الدین بن علی بن احمد (شهیذثانی) (۱۴۱۰ق.)، شرح لمعه، تهران: انتشارات مجد.
۱۱. الاسدی الحلی، محمد بن الحسن بن یوسف (۱۳۸۷ق.)، ایضاح الفوائد فی شرح اشکالات القواعد، قم: انتشارات علمیه.
۱۲. حلّی، ابن فهد (۱۴۱۱ق.)، المهدب البارع، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۱۳. الشربینی (۱۳۷۷ق.)، مغنی المحتاج، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۴. بهبهانی، وحید (۱۴۱۷ق.)، حاشیه مجمع الفایده و البرهان، قم: مؤسسه علامه المجدد الوحید البهبهانی.

۱۵. سید خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵ق.)، جامع المدارک، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۶. جبعی‌العاملی، زین‌الدین بن علی بن احمد، (شهیدثانی) (۱۴۱۴ق.)، مسالك الافهام، قم: گروه پژوهش مؤسسه معارف اسلامی.
۱۷. طباطبایی، علی بن محمد (۱۴۱۸ق.)، ریاض المسائل، قم: مؤسسه آل‌بیت.
۱۸. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۳۸۷)، المبسوط فی فقه الإمامیه، جلد ۲، طهران: المكتبة المرتضویه لإحياء الآثار الجعفریه.
۱۹. طوسی، ابی جعفر محمد بن الحسن (۱۴۱۷ق.)، خلاف، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
۲۰. اسدی‌الحلی، حسن بن یوسف بن مطهر (۱۴۱۰ق.)، إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، قم: جامعه مدرسین.
۲۱. حلی، الحسن بن یوسف بن المطهر (العلامة الحلی) (۱۴۱۵ق.)، مختلف الشیعه، قم: مؤسسه النشر اسلامی.
۲۲. اردبیلی، احمد (مقدس‌الاردبیلی) (۱۴۱۲ق.)، مجمع الفائدة و البرهان، قم: جامعه مدرسین.
۲۳. حلی، ابوالقاسم نجم‌الدین جعفر بن الحسن (محقق حلی) (۱۴۰۹ق.)، شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، بیروت: دارالاعنواء.

#### مقالات

۱. میرشکاری، عباس، مجمع پریشانی، بحث‌هایی در باب اراده، دادگستران. شماره ۷
۲. میرشکاری، عباس. نشریه انصاف، (جعاله)

#### سایت‌ها

1. www. answer.Com
2. www. bignet.org
3. www. e-iure.com
4. www. frontpage.cbs.dk
5. www. ieuc.org
6. www. law.harvard.com
7. www. legalmatch.com
8. www. legis.state.com